



نقدی بر تفسیرهای روشنفکرانه از قرآن و حدیث

مصاحبه کننده: حق پناه، رضا؛ مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی
علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: آذر و دی 1379 - شماره 25
از 140 تا 157
آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/20341>

دانلود شده توسط : محمدمامین رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:47:04

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

(گفت و گو با آیت الله معرفت)

تهیه و تنظیم: رضا حق پناه

تفسیر بر تفسیرهای روشنفکرانه از قرآن و حدیث



□ اندیشه حوزه: ضابطه تفسیر و تأویل صحیح از قرآن کریم چیست و برداشتهای روشنفکرانه از قرآن و نیز حدیث چگونه تحلیل می‌شود؟ نگاه خود قرآن به این گونه برداشتها چیست؟

□ استاد:

یکی از آسیب‌پذیرترین مسائل اجتماعی، بحثهایی است که در رابطه با دین است. چه دیروز و چه امروز افرادی که دارای اهداف خاصی هستند و در همان حال وانمود می‌کنند که در محدوده دین حرکت می‌کنند، بناچار می‌خواهند از خود دین برای شیوه و رفتارشان سندی ارائه دهند، از این رو، همان گونه که خود قرآن از روز اول این مسأله را پیش‌بینی کرده که فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ﴾ (آل عمران ۷/).

البته این جا قرآن به عنوان نمونه مطرح شده که مورد سوء برداشت از آیات متشابه قرار می‌گیرد و گر نه تمام اصول و فروع مبانی دینی، قطعاً دارای متشابهاتی است. کسانی که در این اندیشه‌اند که در

محدوده دین به انحرافات فکری خود جامعه مشروعیت ببوشانند، طبعاً به سراغ متشابهات می‌روند و لذا در احادیث هست که همان گونه که قرآن آیات محکم و متشابه دارد، احادیث ما نیز محکم و متشابه دارد. حتی مسائل عقلی دین و فرعی در ققه نیز محکم و متشابه دارد. البته آگاهان و کسانی که مقیدند درست حرکت کنند متوجه این نکته هستند که محکومات پایه دین است و متشابهات کم است و اکثریت با محکومات است و متشابهات به صورت نادر، گاه در گوشه و کنار پیدا می‌شوند. لذا اهل انحراف و کسانی که در دلشان زیغ هست می‌کوشند تا این متشابهات را از لابلای انبوه دلایل محکم پیدا کنند. اندیشمندان و کسانی که می‌خواهند درست حرکت کنند معیار را همان محکومات قرار می‌دهند و متشابهات را براساس آنها تبیین و تفسیر می‌کنند، ولی آنان که دارای انحرافند به متشابهات بسنده می‌کنند تا بتوانند بدین وسیله به اهداف خود برسند. پس این گونه برداشتهای سوء چیز تازه‌ای نیست و از روز اول خود قرآن آن را پیش‌بینی کرده است. البته شیوه برداشتها به شرایط زمان بستگی دارد و در هر زمان به گونه‌ای است.

ما امروزه در اوج این ناهمگونی در رفتار با قرآن به وسیله افرادی که اصطلاحاً به آنها روشنفکر می‌گویند قرار داریم. این که گفتیم «اصطلاحاً به آنان روشنفکری می‌گویند»، چون در واقع اینها روشنفکر نیستند. اینها اساساً مانع رشد و پیشرفت فکرنند. در واقع می‌خواهند راه فهم را ببندند. پس اینها روشنفکر نیستند؛ ضد روشنفکری‌اند. روشنفکری یعنی با یک بینش آزاد به سراغ تمام مسائل دینی رفتن، چه فروع و چه اصول. حتی خود قرآن بر این جهت خیلی تأکید دارد و می‌فرماید: ﴿و انزلنا اليك الذکر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتفكرون﴾ (نحل / ۴۴) می‌گویند قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح می‌دهی و امید که آنان بیندیشند.

پس اندیشیدن حتی روی بیانات شخص پیامبر مطلوب شرع است. البته اندیشیدن به معنای درست فهمیدن است. هدف این باشد که شخص فرمایش پیامبر را که تلقی می‌کند، بفهمد و سعی کند به روح و جان کلام ایشان پی ببرد، نه این که کوشش کند راه مفری برای این که خودش را از این دستور حضرت نجات دهد، پیدا

کند.

پس روشنفکری یعنی با یک فکر آزاد و روشن به سراغ مطالب رفتن و اساساً در این آیه شریفه که: ﴿يؤت الحكمة من يشاء و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً﴾ ما «حکمت» را به «بینش» معنی کرده‌ایم. ﴿ان الله عليه حكيم﴾ علم «دانش» است و حکمت «بینش» است و اگر بینش در کنار دانش نباشد، علم شاید گمراه‌کننده باشد؛ چون ممکن است انسان دانشی داشته باشد، ولی کاربرد آن را نداند. در این صورت او بینش ندارد. خداوند تأکید دارد که انسان در کنار دانش، بینش هم داشته باشد. درست است که مسائل را حتی از خود شخص پیامبر ﷺ فرامی‌گیری، اما این دانش است. می‌گوید بینش هم داشته باش. مسأله بصیرت در دین از مسائل اساسی است. پس ما اساساً بر روشنفکری به این معنی تأکید داریم و از باب «برعکس نهند نام زنگی کافور» این یک نوع طعنه است که ما به افرادی که برداشت سوء از دین دارند روشنفکر می‌گوییم و گرنه در حقیقت ما اینها را روشنفکر نمی‌دانیم، چون کارشان عقبگرد است، کاری را انجام می‌دهند که هزاران سال پیش کسانی که در مقابله با دین حرکت

می‌کردند، انجام می‌دادند.

بنابراین، این که انسان دربارهٔ مفاهیم دینی اعمال رأی کند، معنایش این است که از راه و روش و شیوه‌ای که محدودهٔ فهم دین را مشخص می‌کند، حرکت نکند و این در اصطلاح، تفسیر به رأی نامیده می‌شود.

□ اندیشهٔ حوزه: در واقع شما با این بیان ضابطهٔ تفسیر صحیح را از تفسیرها و برداشتهای انحرافی مشخص می‌فرمایید؟

□ استاد:

بله. همین مطلب را خود پیامبر نیز پیش‌بینی فرموده‌اند کسی که با تکیه به رأی خود قرآن را تفسیر کند، این تفسیر به رأی است. اعمال نظر شخصی در فهم مسائل دینی نه تنها مطلوب شرع نیست، بلکه مطلوب عقلا هم نیست؛ زیرا در علم فقه و دین‌شناسی، مثل سایر رشته‌های علوم انسانی و حتی علوم تجربی، جایی برای کاربرد ویژگیها و ادراک شخصی نیست. البته در سایر علوم حامیان ایستاده‌اند و از دستبرد به آن جلوگیری می‌کنند، ولی چون دین دایرهٔ بسیار وسیعی دارد، متأسفانه کسانی نیستند که از آنها

هراسی باشد؛ لذا در باز است و هر کس به هر گونه یغما می‌کند. علتش این است که افراد زیادی در جامعه هستند که مثل همین به اصطلاح روشنفکران نمی‌خواهند کاملاً زیر بار دین بروند و این افراد پشتوانهٔ اینها قرار می‌گیرند. افرادی که می‌خواهند از زیر بار تکالیف دینی - که احساس می‌کنند دارای نوعی مشقت است - فرار کنند، مجال می‌دهند که عده‌ای به نام روشنفکر و کسانی که حقیقت دین را درست فهمیده‌اند!! حرفهای مطلوب آنها را ارائه دهند و مورد حسن استقبال آنها قرار می‌گیرند. این کار مخصوصاً در زمان ما که پشتوانهٔ خارجی هم دارند، قدری شدیدتر و پیچیده‌تر است.

در اوائل اسلام انگیزه‌هایی که پشتوانهٔ این گونه افکار بود، غالباً سیاسی بود، اما بالاخره داخلی بود. اما امروزه متأسفانه انگیزه‌ها که خیلی هم سیاسی است، پشتوانه‌های عظیم خارجی دارد. این گونه افراد را تأیید می‌کنند، چه بسا تحسین کنند و حتی کمک کنند. از این رو، این افراد هم ماهرانه‌تر کارها را انجام می‌دهند و هم گستاخی‌شان بیشتر است؛ هر چه دلشان خواست می‌گویند و از کسی پروا ندارند.

بنده در این صدد نیستم که به اینها

تهدمتی بزنم، بلکه واقعیتی را می‌خواهم بگویم که شاید بعضی از اینها خودشان نیز متوجه نباشند که از کجا به اینها مساعدت فکری و غیرفکری می‌شود. همین اندازه باید به خود بیایند که ببینند آیا این‌گونه افکار و اندیشه‌ها و مسائل دینی را به بازی گرفتن به نفع کیست؟ اگر درست بیندیشند می‌فهمند که هرگونه ایراد و تشکیک در مسائل دین، امروزه به نفع استعمارگر است؛ چون آن دوره‌ای که استعمارگران با نیروی نظامی بر کشورها چیره می‌شدند تقریباً سپری شده و بیشتر سعی می‌شود از راه استعمار فرهنگی زمینه را برای واژگونی یک نظام آماده کنند و نظامی را به نفع خودشان روی کار آورند.

در هر حال من می‌خواهم این مسائل را به این آقایان گوشزد کنم، بیشتر اینها را هم نمی‌توانیم بگوییم بی‌دین هستند، یا مقید به دین نیستند یا واقعاً دین، خدا و پیامبر را می‌خواهند زیر سؤال ببرند. نه. شاید بسیاری از آنان ناخودآگاهانه این کارها را انجام می‌دهند و حتی من به برخی از اینها گفتم: برخی از شبهاتی را که شما مطرح می‌کنید، شبهاتی است که ما هم می‌دانیم، همه می‌دانند، شما اگر هنری دارید راه‌حل این شبهات را ارائه دهید و

گر نه طرح شبهه که هنر نیست، برای خراب کردن یک ساختمان بسیار عظیم ممکن است تیشه‌ای به دست یک بی‌سواد محض اما خیلی قلدر داد که آن را باسانی خراب کند. اما حال که خراب کرد، چطور بسازد، این مهم است. اگر شما خللی در گوشه‌ای از فهم دین دیدی، راه صحیح آن را اگر می‌توانی ارائه بده؛ همان کاری که مرحوم مطهری انجام می‌داد.

مرحوم مطهری بدون این که به اصل شبهه اشاره کند، خود شبهه را در نظر می‌گرفت و مسائل مربوط به آن را از طریق اثباتی طوری مطرح می‌کرد که خودبخود جواب داده شود. این هنر است که انسان با قلم، بیان و قدرت علمی که دارد بدون این که شبهه را مطرح کند، راه‌حل آن را ارائه دهد، و گر نه القای یک شبهه در دل‌های ساده خیلی آسان است.

من بعضی از اینها را می‌شناسم که افراد متدین هستند و واقعاً نمی‌خواهند دین را زیر سؤال ببرند، لذا با حسن ظن به آنها نگاه می‌کنیم و این نکته را دوستانه مطرح می‌کنیم که طرح شبهه هنر نیست. هر بچه‌ای ممکن است شبهه را بفهمد و مطرح کند. آن وقت شما با آن علم و بیان، این شبهه را ماهرانه مطرح می‌کنید تا

خوب جا بیفتد. این صحیح نیست. اگر واقعاً شبهه‌ای به نظرتان می‌رسد و می‌خواهید مطرح کنید اول راه‌حلش را بیان کنید، به این گونه که بگویید با این بیان، این شبهه وارد نیست. این بهتر است از این که تنها شبهه‌ای را مطرح کنید و دیگر کاری نداشته باشید خوب هدف از این کار چیست؟

□ اندیشه حوزه: ادعا می‌شود طرح این مسائل از باب نوآوری است. نوآوری در تفسیر وحد و مرز آن چیست؟

□ استاد:

در واقع نوآوری، امکان حل این گونه شبهات است. من بسیاری از شبهاتی که امروز مطرح است و در اروپا نیز روی آن خیلی مانور می‌دهند گرد آورده و در جلد هفتم التمهید جوابهای آنها را نوشته‌ام. بسیاری از شبهاتی که امروزه روی آن مانور می‌دهند، سابقه هزارساله دارد. فخررازی در تفسیرش جواب بعضی از شبهات امروزی را به زیبایی داده است. ما در جلد هفتم التمهید با عنوان «النهج القويم فی الدفاع عن قدسية القرآن الکریم» تمام شبهاتی را از هزار سال پیش

تاکنون؛ بویژه شبهات عصر کنونی را که درباره قرآن مطرح است و آن هم در ابعاد مختلف ادبی، تاریخی، اعتقادی، علمی و غیره، جوابهای اینها را در آن جا ارائه داده‌ایم. بنابراین، این گونه شبهات چیزی نیست که تازه باشد و نام آن را نوآوری بگذارند. بیشتر این شبهات از قدیم مطرح بوده است و علمای بزرگ هم نوعاً پاسخ اینها را داده‌اند.

پس نوآوری حل این شبهات است. من بدون این که خواسته باشم خودستایی کنم، در این گونه موارد نوآوری می‌کنم؛ یعنی می‌بینم این شبهه را فخررازی جواب داده، ولی آن جواب امروز خیلی کاربرد ندارد، و فکر می‌کنم که چگونه این شبهه را با توجه به این برداشتهایی که امروز می‌شود، باید جواب داد. پس نوآوری در حل این شبهات و برداشتهاست، آن هم به زبان روز و طبق ذهنیتی که امروز مردم از دین و خدا و پیامبر و... دارند، لذا به این آقایان توصیه می‌شود امکانات علمی و قلمی و استعدادی که خدا به آنها داده، در این راه صرف کنند که واقعاً هم خدمت به مردم است و هم خدمت به دین خدا.

□ اندیشه حوزه: در صورت امکان چند نمونه از این برداشتها و شبهات را، همراه با جوابش مطرح فرمایید.

□ استاد:

شبهات انواع مختلف دارد؛ از جمله شبهات تاریخی است. می‌گویند قرآن - نعوذ بالله - اشتباهات تاریخی دارد و نمونه‌هایی می‌آورند؛ از جمله «قصه هامان» است که قرآن هامان را به عنوان دستیار فرعون معرفی می‌کند. فرعون به وی گفت: ﴿يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي اَبْلُغُ الْاَسْبَابِ. اَسْبَابِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ﴾ (مؤمن ۳۶-۳۷) می‌گویند هامان در زمان موسی و فرعون نبوده است، بلکه شخصیتی است که چهارصد سال بعد پا به عرصه وجود گذاشته و از شخصیت‌های بزرگ یهود در دربار اردشیر است. صدراعظم یا وزیر اردشیر توطئه‌ای می‌چیند تا یهودیانی را که در ایران هستند قلع و قمع کند. دختر برادر هامان که از همسران شاه بود، به عمویش اطلاع داد که چنین توطئه‌ای در کار است. هامان به وی گفت: ذهن شاه را آماده کن تا مطلب عوض شود، او هم این کار را کرد، بعد هامان با شاه ملاقات کرد و آن توطئه علیه یهودیان خنثی شد و به عکس، وزیر

و همراهانش منکوب شدند، این قضیه در تورات هست. اشکالی که وارد می‌کنند این است که می‌گویند قرآن این جا - نعوذ بالله - اشتباه کرده است. هامان زمان اردشیر چه ربطی دارد به هامان زمان موسی و فرعون؟

اروپائیان این اشکال را مطرح کرده‌اند و در کتاب آراء المستشرقین حول القرآن آمده است. بنده برای این که دریابم این شبهه تا چه حد با واقعیت نزدیک است یا خلاف واقع است، خیلی کوشش کردم. اولین کار این بود که ببینم آیا در دستگاه اردشیر مرد یهودی به این نام بوده یا نه؟ تاریخ چنین چیزی را ثبت نکرده است؛ چه تاریخی که خود ایرانیان نوشته‌اند، چه تاریخی که یونانیان راجع به ایران نوشته‌اند، اصلاً در ایران باستان چنین حادثه‌ای که در تورات کنونی ثبت شده، وجود ندارد.

مسأله دیگر این است که هامانی که تورات نام می‌برد تحت این عنوان، معقول نیست در قرآن به همین شکل منعکس شود؛ چون بنای لغت عرب و قرآن بر این است که الفاظ اجنبی را که در عربی به کار می‌برد، در آن تغییری می‌دهد؛ مثلاً خود فرعون در اصل «فِرْعَوْن» است، یا «موسی»

در اصل «موشی» است، و سامری «یشیمیونی» بوده، این الفاظ معرب شده و تغییر یافته است. هیچ گاه قرآن لفظی را که در تورات یا انجیل، و به زبان عبری است، به همان شکل نمی آورد.

علاوه بر این، بنده تاریخ قدیم مصر را مطالعه کردم، چه نوشته بعضی از اروپائیان و چه نوشته های خود دانشمندان مصری که درباره مصر قدیم نوشته اند، تا ببینم در دربار فرعون که معاصر موسی بوده، چه کسی نامش متناسب با کلمه هامان معرب است؛ یعنی هامانی که در قرآن است، قطعاً همان کلمه ای نیست که در زبان عبری استعمال می شده. متوجه شدم در مصر علیاً معبدی است به نام معبد «آمون» و کسانی را که در آن معبد به عنوان روحانی بودند، «آمون» می نامیدند. یکی از بزرگترین شخصیت های آن معبد در دربار فرعون مصر وجود داشته (اینها همه در تاریخی است که یک فرانسوی بتفصیل نوشته و نیز در کتب تاریخ مصریان هست، که من چند کتاب را در این باره دیده ام). این «آمون» در دربار فرعون مسؤولیت نظارت بر ساختمان های دولتی را داشته است. در دائرة المعارف بریتانیا در شرح حال آمون که در دربار فرعون بوده، وی را با تعابیر

مختلف یاد می کند: مثل «آمان، هامان، آمون، همون». پس به قرینه این که فرعون به او گفته: «یا هامان بن لی صرحاً»، یعنی یک ساختمان بلند برایم بساز، معلوم می شود این شخص همان آمون است. پس این آمون در قرآن هامان شده و قرآن اشتباه نکرده است.

علاوه بر این، مستشکل اشکال دیگری کرده و گفته مقصود از صرخی که قرآن می گوید، همین برج بابل است که در عراق است - و من شخصاً به برج بابل رفته ام - اشکال می کنند که ارتفاع برج بابل در نهایت سیصد متر بیشتر نیست، در صورتی که اگر فرعون می خواست به آسمانها نزدیک شود، نیازی نبود روی یک برج سیصد متری برود، بلکه روی قلّه یکی از کوه های بلند می رفت. پس قرآن نعوذ بالله اشتباه کرده است.

این شبهه را ابومسلم اصفهانی تقریباً هزارسال پیش جواب داده است. اشتباهی که این آقایان کرده اند این است که اولاً مصر چه ربطی به عراق دارد. عراق و برج بابل مربوط به کلدانیان است. ثانیاً فرعون این جمله را به لحن تمسخر گفته (این را مفسرین قدیم ما گفته اند، نه این که واقعاً دستور داده باشد برجی بسازند. و گرنه

فرعون می‌دانست که برج سیصد و چهارصد متری کارساز نیست، بلکه می‌خواست حضرت موسی را استهزا کند. حضرت موسی فرمود: خدای من در آسمانها است. فرعون به آمون که مسؤول ساختمان بود برای این که به نظر خودش حضرت موسی را دست بیندازد گفت ساختمان بلندی بساز تا برویم به آسمانها ببینیم خدای موسی کجاست؟ لَحْن، لحن تمسخر است.

بنابراین معلوم می‌شود اطلاعات تاریخی مستشکل ضعیف است و از کاربرد کلمات خارجی در لغت عرب و بویژه در قرآن آگاهی ندارد. لذا با مراجعه به تاریخ، ادعای تورات کنونی را در این قضیه تکذیب می‌کنیم که می‌گوید در دربار اردشیر شخصیتی یهودی به نام هامان بوده است. اصلاً چنین چیزی در تاریخ ایران نبوده است.

حدوداً یک سال پیش یهودیان ایران مسأله‌ای را مطرح کردند که قرآن کریم می‌گوید: ﴿وَقَالَ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ﴾ ما هیچ گاه نگفته‌ایم عزیر پسر خداست.

این شبهه را مسیحیان ایران هم مطرح کرده‌اند، و در میزگردی که در بیرمنگام (انگلستان) میان هفت نفر از

علمای ایران و هفت نفر از علمای مسیحیت برگزار شد و پیرامون وحی بحث می‌کردیم، این مسأله را از آن جا مطرح کردند که خداوند به حضرت عیسی می‌فرماید: ﴿أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَامِّي الْهَيْمَةَ﴾ ما در فرقه‌های مسیحیت سراغ نداریم که کسی قائل به الوهیت مادر حضرت عیسی شده باشد. البته کشیشهای اروپایی که این مسأله را مطرح کردند خیلی مؤدبانه بیان کردند، گفتند در عین حال یقین داریم قرآن دروغ نمی‌گوید، راست می‌گوید. ولی ما اطلاع نداریم. آنها شبهه را به صورت معقول مطرح کردند.

پس از مراجعت به ایران، هر دو شبهه را دنبال کردم. اما شبهه مسیحیان مربوط به الوهیت مادر حضرت عیسی عليه السلام. ابن حزم اندلسی که هفتصد سال پیش وفات کرده در «الفصل فی الملک و النحل» وقتی که فرقه‌های مسیحیت را می‌شمارد، از جمله می‌گوید فرقه‌ای بوده به نام «بَرَبْرَانِيَّة» که این فرقه امروزه (زمان ابن حزم) منقرض شده است، و اینها قائل به الوهیت مادر حضرت عیسی بودند. اما شبهه یهودیان که قرآن می‌گوید آنها گفتند: ﴿عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ﴾ این این در این جا ابن تشریفی است؛ مثل این که همه یهودیان

می‌گفتند: «نحن ابناء الله و احتیاءه». در این جا، این حقیقی نیست، بلکه تشریفی است؛ زیرا عذیری که در قرآن مطرح شده، در تورات عذرا خوانده می‌شود و او کسی است که در زمان کورش که یهودیان را از اسارت بابلی نجات داد، عده‌ای در شوش ایران به پیروی از حضرت دانیال نبی ماندند و عده‌ای به سرگردگی عذرا به بیت‌المقدس رفتند. کورش هم پول و امکانات زیادی برای ساختن بیت‌المقدس جدید به آنان داد. وقتی عذرا به همراه عده‌ای دیگر از یهودیان به بیت‌المقدس رفتند کارهای یهودیان را سر و سامان دادند، چون در زمان اسارت بابلی بخت‌نصر تمام کتب مقدس از جمله تورات را سوزاند. عذرا پس از هفتاد سال، با یاری گرفتن از پیرمردها و کسانی که از پدرانشان چیزی از نصوص تورات به ذهن سپرده بودند یا احیاناً تکه کاغذ و نوشته‌ای در اختیار داشتند، به دین موسوی سامان داد و از نو کتاب تورات را گرد آورد و در واقع احیاکننده شریعت موسی است. از این‌رو، لقب ابن‌اللهی را تشریفاً به او دادند. این مطلب را فخر رازی هم گفته است. به هر حال از این قبیل شبهات وجود دارد که راه نوآوری، پاسخ جدید دادن به آن است.

□ اندیشه حوزه: در مورد این شبهات که فرمودید با این که اگر به تاریخ مراجعه کنند، شبهه برطرف می‌شود و معلوم می‌گردد که مطرح‌کنندگان آن اطلاعات تاریخی ندارند، اما در عصر حاضر برداشتهای نادرستی در زمینه فقه، اصول دین و غیره مطرح می‌کنند، با این که اطلاعی از فقه و محتوای دین ندارند؛ از قبیل شبهاتی که درباره ارث، قصاص، دیه زن و مرد و غیره مطرح می‌شود، اگر در تاریخ که می‌توانند مطالعه کنند و بفهمند دچار انحراف و سوء برداشت می‌شوند، در مسائل دینی و کلامی که تخصص لازم دارد و آنان فاقد آن هستند، چگونه این شبهات را مطرح می‌کنند. در این زمینه لطفاً توضیحی بفرمایید.

□ استاد:

اینها مسأله‌ای را به نام «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن» مطرح می‌کنند. این روشنفکران می‌گویند مسأله‌ای از قبیل قصاص و تفاوت بین زن و مرد از آن جا آمده است؛ یعنی بعضی از احکام جزایی که به صورت خشن مطرح شده بازتاب زمان جاهلیت در قرآن و متناسب با آن عصر است؛ یعنی نه این که اسلام این حکم را از آنها گرفته باشد، بلکه خود آن فرهنگ و

جو جاهلی اقتضا می کرده که احکام جزایی این گونه تشریح شود و نیز وضعیت زن که در جامعه آن روز بوده است، می طلبیده که احکام ارث این چنین تشریح شود. مقصودشان از بازتاب فرهنگ زمانه این است که جو حاکم بر آن زمان اقتضا داشته که اسلام در تشریح خود این جهات را در نظر بگیرد.

مطلب دیگری که می گویند این است که خیلی از این تشریحات و احکام طبق صلاحدید شخص پیامبر است! یعنی رسول خدا ﷺ مصالح روز را در نظر می گرفت و این احکام را تشریح می کرد.

با این دو مقدمه می گویند وقتی که فرهنگ و جو عوض شد، آن حکم را هم که پیامبر روی صلاحدید شخصی مطابق فرهنگ زمانه و جو حاکم تشریح کرده بود، چه مانعی دارد که ما امروز حکم جدیدی وضع کنیم؛ یعنی کاری که ما امروز می کنیم همان کار پیامبرگونه است. این است تحلیلی که اینها درباره برخی احکام اسلامی ارائه می دهند.

من همین شبهه را هم در جلد هفتم التمهید آورده ام و مفضل روی آن بحث کرده ام و تمام مقدماتی را که اینها به این نتیجه می رسند، یک یک بررسی و نقد

کرده ام.

اساساً این که بگوییم قرآن و اسلام تحت تأثیر فرهنگ زمانه قرار گرفت، جفای به قرآن و اسلام است. عرب چه فرهنگی داشت که قرآن از آن تأثیر پذیرد؟! به اعتراف همه محققان و دانشمندان امروز قرآن و اسلام یک تحول فکری و فرهنگی عمیق در جهان ایجاد کرد؛ یعنی تغییر بنیادین در بینش مردم از هستی و حیات و غیره ایجاد کرد. قرآن آمده که فرهنگها را دگرگون کند، معقول نیست که خودش تحت تأثیر فرهنگ جاهلی قرار بگیرد. اگر خودش می خواست تحت تأثیر فرهنگ آن زمان قرار گیرد نمی توانست فرهنگها را زیر و رو کند.

بسیاری از اندیشمندان جهانی، امروز می گویند بزرگترین معجزه ای که برای اسلام و پیامبر اسلام می توانیم تصور کنیم قدرت تحول در بینش جهانی بوده است. کسی که توانسته با قدرتی عجیب در فرهنگ و بینش جهانی تحولی ایجاد کند، هیچ گاه تحت تأثیر فرهنگ منحط و بی ارزش یک گروه واقعاً بی ارزش قرار نخواهد گرفت. اصل طرح این مسأله یک نوع جفاست.

ما از این مطلب هم که بگذریم، از اینها

شاهد خواستیم که شما به چه دلیل می‌گویید قرآن تحت تأثیر فرهنگ زمانه یا جو حاکم قرار گرفته است؟ اینها هم به گفته خودشان دلیل ارائه داده‌اند و ما هم درباره تک‌تک شبهات و دلیلهای آنها بحث کرده‌ایم.

از جمله گفته‌اند اگر قرآن به جای عربستان در اروپا نازل می‌شد، به جای این که بگوید حورالعین، تعبیر دیگری به کار می‌برد؛ چون حُور را به معنای سیه‌چشمان معنی کرده‌اند، می‌گفت چشم زاغ. حورالعین از نظر عرب جمال محسوب می‌شود. ما گفتیم در اصل حُور به معنای سیه‌چشم نیست. حُور از «حَوْر» است به معنای سفیدی، یعنی درخشش سفیدی چشم. حوراء به چشمانی می‌گویند که سفیدی چشم می‌درخشد. آن درخشش چشم حُور است و لذا حوراء گفته می‌شود. درخشش چشم برای همیشه و در همه جا (در مقابل چشمان کدر) جمال محسوب می‌شود. کسی که اصلاً به لغت مراجعه نکرده تا بداند حُور از چه ریشه‌ای است، چنین شبهه‌ای را مطرح می‌کند. البته در این جا نمی‌خواهیم وارد جزئیات شویم و در همان کتاب به تفصیل در این باره بحث کرده‌ایم.

مسأله مهمتر، مسأله ارث و دیه و قصاص و احکام جزایی است که الآن مورد ابتلاست و همه اینها را در همان کتاب مورد بحث قرار داده‌ایم.

اما ارث: اینها (این به اصطلاح روشنفکران) می‌گویند چون زن در آن محیط نقش فعال اقتصادی نداشته، از این رو، سهمی که اسلام در آن عصر برایش مقرر کرده زیاد هم بوده است؛ اما اکنون باید وضع تغییر کند.

ما به این ادعا جوابی را داده‌ایم که هم سید قطب در تفسیرش آورده و هم سید محمد حسین فضل‌الله در یکی از مصاحبه‌هایشان گفته است و آن جوابی است کاملاً درست. جواب این است که اسلام برای خانواده چهارچوبی را مشخص کرده که بیشتر بار اقتصادی را برعهده مرد قرار داده است. تجربه سالهای سال نشان داده که این چهارچوب توانسته به خانواده نظم دهد و خانواده را منسجم کند. بر این اساس، برای زن هیچ‌گونه وظایفی را که اسمش «انفاق و نفقه» است قرار نداده و همه را بر عهده مرد گذاشته است. با این فرض و چهارچوبی که اسلام از خانواده ترسیم کرده، آیا توزیع ارث عادلانه است؟ الآن تعریفی که غرب از خانواده دارد و

پیشینه آن به صد یا دویست سال هم نمی‌رسد، با این حال نتایج سوء این تعریف از خانواده امروز آشکار شده و یکی از مشکلات بزرگی است که جامعه اروپایی را تهدید می‌کند. من بارها به کشورهای اروپایی رفته و مشاهده کرده‌ام که خانواده‌ها تنها از زن و شوهر تشکیل می‌شوند و اگر فرزندی هم داشته باشند تا هفت سالگی تحت حمایت پدر و مادرشان هستند، ولی پس از آن رهایش می‌کنند. حال هم که زمزمه از هم پاشیدن خانواده در غرب مطرح است که اخیراً پاپ نیز در این زمینه سخنرانی کرده که نمونه‌ای از آن را همراه دارم.

چهارچوبی که اروپا برای خانواده تعیین کرده و به عنوان یک مشکل با آن روبرو شده این است که نفقه و مخارج را به نحو مساوی بین زن و مرد تقسیم کرده است، حال شما چگونه این ملاک را برای جامعه اسلامی که تعریف دیگری از خانواده دارد قرار می‌دهید؟

بنابراین می‌گوییم زیربنای فرض شما غلط است، اول باید ثابت کنید که ترسیم خانواده در اسلام غلط است، تا بعد نوبت به بررسی روبنا و فروعات آن برسد. شما پذیرفته‌اید که ترسیم خانواده در اسلام

صحیح است و خودتان به آن ملتزم هم هستید. با پذیرش این تعریف که بهترین تعریف برای خانواده است، آن وقت احکام ارث کاملاً منطقی و معقول خواهد بود و آشکار می‌شود که در این نظام خانوادگی زن بالاترین بهره را از ارث برده است. لذا بدون در نظر گرفتن شرایط و آن موجباتی که این حکم را بیان کرده، قضاوت صحیح نیست. بنابراین، این که اسلام ارث زن را کمتر از مرد قرار داده، نخواستن زن را کوچک بشمرد، یا این که تحت تأثیر فرهنگ عرب که زن را تحقیر می‌کردند قرار گرفته باشد و بخواهد زن را تحقیر کند، بلکه به سبب تعریفی است که اسلام برای خانواده دارد که امروز کاربرد دارد و برای همیشه قطعاً راه‌حل صحیح برای انسجام خانواده همین است و لاغیر. بر این اساس، حکم شرعی درباره ارث زن کاملاً عادلانه و معقول است.

در مورد احکام جزایی اسلام نیز همین‌گونه است. بنده در برخی از مصاحبه‌ها و در همین جلد هفت التمهید، این مطلب را گفته‌ام و سید قطب هم این را گفته که احکام جزایی را که امروز به عنوان احکام خشن مطرح می‌کند، آیا واقعاً اینها «خشن» است؟ آیا اگر این احکام

جزایی را کنار بگذاریم به یک جامعهٔ مثلاً مدرنتری خواهیم رسید؟ باید اینها را سنجید و بدون دلیل سخن نگفت. اولاً به کار بردن کلمهٔ خشن دربارهٔ احکام جزایی غلط است؛ زیرا در تمام احکام و قوانین چه جزایی و چه غیر جزایی در تمام دنیا و نزد همهٔ عقلا، آنچه مطرح است مصلحت عامه است؛ یعنی قوانین یاد شده برای ایجاد نظم و امنیت عمومی تشریح شده‌اند. حال اگر موجود فاسدی در جامعه باشد و بخواهند او را ریشه‌کن کنند، آیا می‌گویید این برخورد خشن است؟ نه. این مثل یک غدهٔ سرطانی در بدن مریض است. جراح با چاقوی جراحی با کمال صلابت بدون این که واهمه داشته باشد، تمام رگ و ریشه‌های غدهٔ سرطانی را می‌برد. آیا این پزشک اعمال خشونت می‌کند؟ یا کارکرد او رأفت و رحمت برای مریض است؟ تمام قوانین جزایی جهانی چنین است؛ یعنی اگر با یک فرد فاسد مبارزه و برخورد شدید می‌شود، مصداق خشونت نیست.

خشونت گاهی به معنای «بدخیمی» است و گاهی به معنای «صلابت» است. اگر گفتیم قوانین خشن است؛ یعنی صلابت دارد. صلابت یعنی «محکم و استوار». اما خشن که امروز به کار می‌برند

به معنای «بدخیمی» است. احکام جزایی اسلام بدخیمی نیست. آیا دکتر که با چاقو غدهٔ سرطانی را ریشه‌کند می‌کند بدخیمی است؟ نه. او باید دستش نلرزد و محکم و باصلابت کارش را انجام دهد.

یک قاضی دادگاه باید با کمال صلابت قانون را اجرا کند و این بدخیمی نیست. چه بسا همان وقتی که حد را بر او جاری می‌کند او را نصیحت هم بکند و بگوید با این حد پاک می‌شوی و توبه کن. حتی با خود او به کمال رأفت برخورد می‌شود. پس احکام جزایی اسلام صلابت دارد، ولی خشونت به معنای بدخیمی ندارد. بنابراین، قوانین جزایی رأفت و رحمت است، چون منظور سلامت جامعه و ایجاد امنیت عمومی است و فراهم کردن زندگی سعادت‌مندان برای عامهٔ مردم. پس نباید اسم اینها را خشونت گذاشت.

نکتهٔ دیگر این است که به فرض اسلام نسبت به بعضی از جرائم برخورد تندی کرده است. در زبان عربی اصطلاحی است که می‌گویند: «أَجْرُ الدَّوَاءِ الْكَلْبِيِّ»؛ یعنی گاهی برای درمان یک زخم عفونی لازم است که آهن سرخ شده در آتش را بر آن بگذارند خوب این آهن می‌سوزاند؛ اما چاره‌ای نیست، چون این آخرین دوا و راه

درمان است. در بعضی از جرائم چنین است و جز این چاره‌ای نیست؛ مثل بریدن دست دزد.

این حکم با شرایطی که اسلام مطرح کرده، شاید در هر چند سالی یک مرتبه هم دست سارقی بریده نشود. اما این که خود دزد احساس کند که اگر گرفتار شود، احتمالاً دستش قطع می‌شود، حتی المقدور اقدام به دزدی نمی‌کند. اما اگر بداند که بزرگترین دزدیها را هم که بکند، تنها اموال را از او می‌گیرند و دو سه ماهی هم زندان می‌رود، (آن هم در زندانی که قرار است با او با لطف و مرحمت رفتار شود) خوب چنین شخصی می‌گوید دزدی می‌کنم؛ اگر هم گرفتار شوم، مدتی غذای آماده می‌خورم! (به علاوه که گفته‌اند زندانهای امروز دانشگاههایی است برای تربیت تبیهکاران، چون رموز جدیدی را می‌آموزند).

من قبلاً هم گفته‌ام الان در اروپا قتل، سرقت، آدم‌ربایی و انواع فسادها رواج یافته است و آزادی دروغینی که به مردم آن جا القا شده، باعث شده که افراد خیلی بی‌بندوبار شوند و گستاخانه هر کاری بخواهند انجام دهند. آیا آنها با کنار گذاردن احکام جزایی اسلام، که ممکن است در

شرایع قدیم هم بوده باشد، به نتیجه مطلوب رسیده‌اند؟ آیا الان کشورهای اروپایی مدینه فاضله است؟

مدعای ما این است که الان اروپا اگر می‌خواهد به نتیجه مطلوب برسد و بتواند جامعه‌اش را کنترل کند، به نحو شدیدتر باید همین احکام اسلامی را اجرا کند؛ یعنی آنهایی که در غرب علناً در خیابانها افراد را ترور می‌کنند، بانکها را سرقت می‌کنند و... چند نفر از اینها را اگر آشکارا در میادین عمومی اعدام کنند، جلوی بسیاری از این مفاسد گرفته می‌شود.

البتّه در یک سری از قوانین جنبهٔ ارعاب و ترساندن آنها بیشتر است؛ لذا می‌بینیم خود اسلام جواری مطرح کرده که این قوانین در تبیهکاران رعب و وحشت ایجاد کند و در اجرائیش خیلی اصرار ندارد و لذا بر «تُدْرءُ الحدود بالشُّبهات» خیلی تأکید می‌کند. حتی گفته است اگر جنایتکاری قبل از این که دستگیر شود توبه کند مستحق تخفیف است، یا گفته امام و قاضی در شرایط خاصی حق عفو دارند و خیلی راههای دیگر که خود این قوانین کمتر اجرا شود. با این حال، با همین قوانین برای یک مدت طولانی جامعه را کنترل کرده بود.

این که امروزه جوامع اسلامی رو به تباهی می‌روند، به خاطر این است که خواسته‌اند مانند اروپائیان رفتار کنند و لذا همان مفاسدی که غرب امروز به آن دچار است آنها نیز دچار شده‌اند.

پس می‌پرسیم این که شما می‌گویید قوانین جزایی اسلامی به اصطلاح شما خشن است و تناسبی با تمدن امروز ندارد، آیا می‌توانید الگو نشان دهید یا نه؟ یعنی یک جامعه و یک گوشه‌ای را در دنیا نشان دهید و بگویید مردم فلان کشور بدون اجرای این قوانین به اصطلاح شما خشن در امنیت رفاہ، و سعادت زندگی می‌کنند.

شما با نادیده گرفتن مفاسدی که در غرب هستند، مفاسدی که به حد اعلای رسیده و متفکران و دانشمندان را واقعاً به وحشت انداخته، می‌گویید قوانین جزایی اسلام را کنار بگذاریم و از قوانین آنها پیروی کنیم.

در این جا بنده به نکته‌ای که خود دیده و شاهدش بوده‌ام اشاره می‌کنم. در اوایل انقلاب دچار سدّ عروق (انفارکتوس) شدم، و برای درمان به لندن رفتم. چند سفر دیگر هم برای معالجه یا امور عملی به کشورهای اروپایی رفته‌ام. در همان سفر اول با پدیده‌ای خیلی عجیب روبرو شدم و

آن این که می‌دیدم شبها تا پاسی از شب جوانها، دختر و پسر، از کاباره‌ها مست و لایعقل بیرون می‌ریختند و همه فریاد و نعره می‌کشیدند و خیابانها تا نزدیکیهای صبح مملو از این جوانها بود. آن وقت همین جوانها تا ظهر می‌خوابیدند. من خودم دیدم دختر و پسر جوانی را که در راهروهای مترو رسماً گدایی می‌کردند. پرسیدم این جوانها چرا چنین می‌کنند، گفتند می‌خواهند برای عیش و نوش شبانه خود پول فراهم کنند.

در همان سفر من به یک پروفیسور جوان که مرد فهمیده‌ای هم بود گفتم: با این وضعی که من در جوانهای شما می‌بینم، آینده کشور ما در خطر است؛ زیرا انگلستان که به عنوان یک کشور صنعتی و علمی به دنیا معرفی شده، ولی با این وصف در آینده نه دانشمند خواهید داشت و نه اندیشمند.

خدا شاهد است، پروفیسور آهی کشید و گفت: به خدا قسم اگر دانشجوهای خارجی نبودند دانشگاههای ما خالی بود. این مطلب مربوط به اوایل انقلاب است، این گذشت، تا این که همین امسال تلویزیون خبری پخش کرد و آن این بود که انگلستان از بنگلادش و فیلیپین و یک

کشور دیگر از جهان سوم و به اصطلاح آنها عقب افتاده پزشک وارد می کند.

انگلستانی که همه برای معالجه به آن جا می روند، حالا خودش نیاز پیدا کرده که از کشورهای جهان سوم پزشک وارد کند.

بدین سان آنها بر اثر غوطه ور شدن در فساد و بی بندوباری کارشان به این جا رسیده است و کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری به همین بلا دچار خواهند شد. آن وقت به اصطلاح روشنفکر ما چون چند صباحی در انگلستان بوده، می گوید باید جامعه مان را مثل آنها بسازیم! باید به جوانها آزادی بدهیم، آن هم آزادی در مسائل جنسی و فساد و بی بندوباری، آیا آزادی که در اروپا مطرح است، آزادی در مسائل اقتصادی و فرهنگی به معنای درست آن است؟ خیر، بلکه منظور فقط آزادی جنسی است. به اسم آزادی مردم را استثمار می کنند. آزادی واقعی همین جاست که ما هستیم.

نکته ای را در این جا می خواهم عرض کنم و آن این که نظام ما نظام مکتبی است. خیلی از کشورها نظامشان مکتبی نیست. گرچه ملت مسلمان، مسیحی یا... هستند، ولی نظام سیاسی نظام مکتبی

نیست. اما کشورهایی که نظام مکتبی دارند حتی مثل کمونیستها، که مکتبی دارند (ولو باطل) و نظام خود را براساس آن مکتب پیاده می کنند، یا یهودیها که نظامشان مکتبی است و در پی پیاده کردن آرمانهای یهود هستند و بر این اساس نظام خود را پی ریزی می کنند.

پرسش ما از این آقایان (به اصطلاح روشنفکر) این است که آیا در کشورهایی که نظامشان مبتنی بر مکتب است، اجازه می دهند کسانی که در سایه آن نظام زندگی می کنند کلمه ای برخلاف مکتب آن جامعه سخن بگویند؟ هرگز چنین نیست؛ زیرا مبنای نظامشان متزلزل می شود. آیا در کشورهای کمونیستی اجازه می دهند کسی چیزی بر ضد مکتب کمونیستی بنویسد یا سخنرانی کند؟

بله در انگلستان هر کسی هر چه دلش بخواهد می گوید (در هایدپارک لندن)، ولی نظام آن کشور مکتبی نیست. نظام ما مکتبی است. با این حال شما با این آزادی هر چه دلتان می خواهد علیه قرآن و اسلام می گوید. ما به شما می گوئیم فقط ناسزا نگوئید! اما چیزی غیر از این نگفتیم. شما می گوئید از ما سلب آزادی کردید. کدام کشور است که نظامش مکتبی باشد و

می‌گویی؟! دروغ گفتن زشت و قبیح است. دلیل بر وجود آزادی و عدم اختناق این است که تو توانسته‌ای بروی و در آن جا سخن بگویی و بعد به ایران برگردی.

به هر حال مطلبی را که من با این آقایان دارم این است که یک مقدار شهامت داشته باشید و به واقعیتها بیشتر بنگرید و این قدر تحت تأثیر احساسات قرار نگیرید.

مخالفانش آزادانه علیه مکتب سخنرانی کنند، و آن را زیر سؤال ببرند؟ این کار بسیار ظلم و جفا است.

مثلاً فلان کس در کنفرانس برلین گفته بود، بیست سال است که اختناق بر کشور ما حاکم است و حقوق بشر در ایران رعایت نمی‌شود.

من وقتی این حرفها را از تلویزیون شنیدم ناراحت شدم و گفتم چرا دروغ



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی